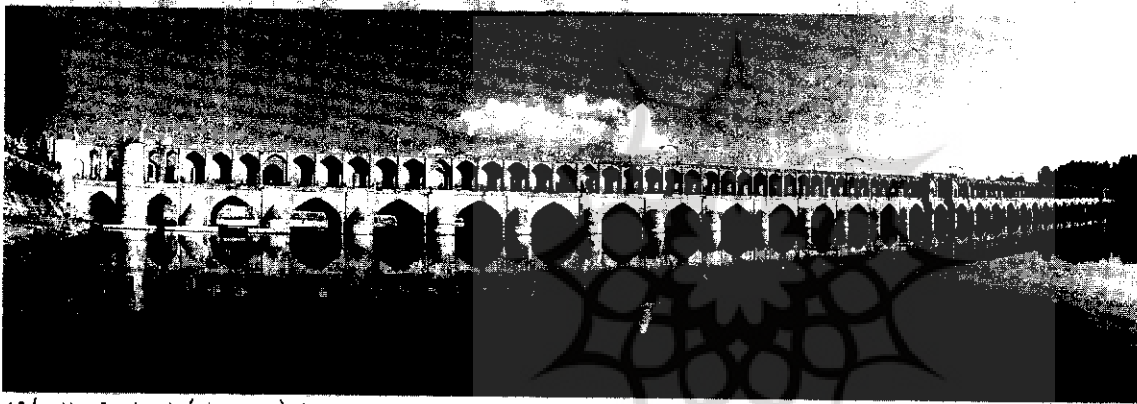


بخش ایران از:

سفرنامه لودویگو دی وارتما

(۱۵۰۳ م / ۹۱۰ هـ)



پل الله وردی خان (سی و سه پل) - اصفهان - قرن ۱۱ هـ. / ۱۶ م

است.

وارتما وارد هرمز شد و چندی در آن ماند. دو روایت مفصل دربارهٔ هرمز ذکر می‌کند: دربارهٔ صید مروارید در محلی در فاصلهٔ سه روز راه از هرمز، که شاید از دیگران شنیده باشد؛ و دربارهٔ داستان به قتل آمدن سلطان هرمز و فرزندانش به دست بزرگترین پسرش. با آنکه وارتما تأکید دارد «زمانی که او از آنجا دیدار داشت این اتفاق افتاده» اما شاید چنین نبوده باشد. چه او از مطالبی کاملاً خصوصی بلکه سری که در دربار اتفاق افتاده خبر می‌دهد و معلوم است که باید از کسی شنیده باشد. جالب است که او بعضی عبارات رد و بدل شده را به زبان عربی (و گاه غلط) و خط لاتین آوانویسی کرده و سپس ترجمه کرده است. وارتما پیشتر در سوریه زبان عربی آموخته بود. او سپس از هرمز به خشکی آمد (احتمالاً به بندر گمبرون) و سپس به سوی هرات رفت که مرکز خراسان است و ۱۲ روزه به آنجا رسید. مسیر حرکت او مشخص نیست اما دوازده روز برای این مسیر حدود ۱۰۰۰ کیلومتری چندان معقول نیست. پس از مدتی اقامت مجدداً به سفر پرداخت و پس از ۲۰ روز راه به رود بزرگی رسید که خود گمان می‌برد رود فرات است و پس از سه روز سفر در ساحل چپ رود به شهری بنام «شیرازو» رسید که شهر بزرگی بود و از آنجا به سوی سمرقند رفت و در میانه راه شنید که صوفی قصد دارد به سمرقند یورش برد و لذا به هرات بازگشت و پس از چندی اقامت در آن، ۸ روزه به هرمز رسید که باز هم عجیب می‌نماید و از آنجا به سوی هند سوار بر کشتی شد.

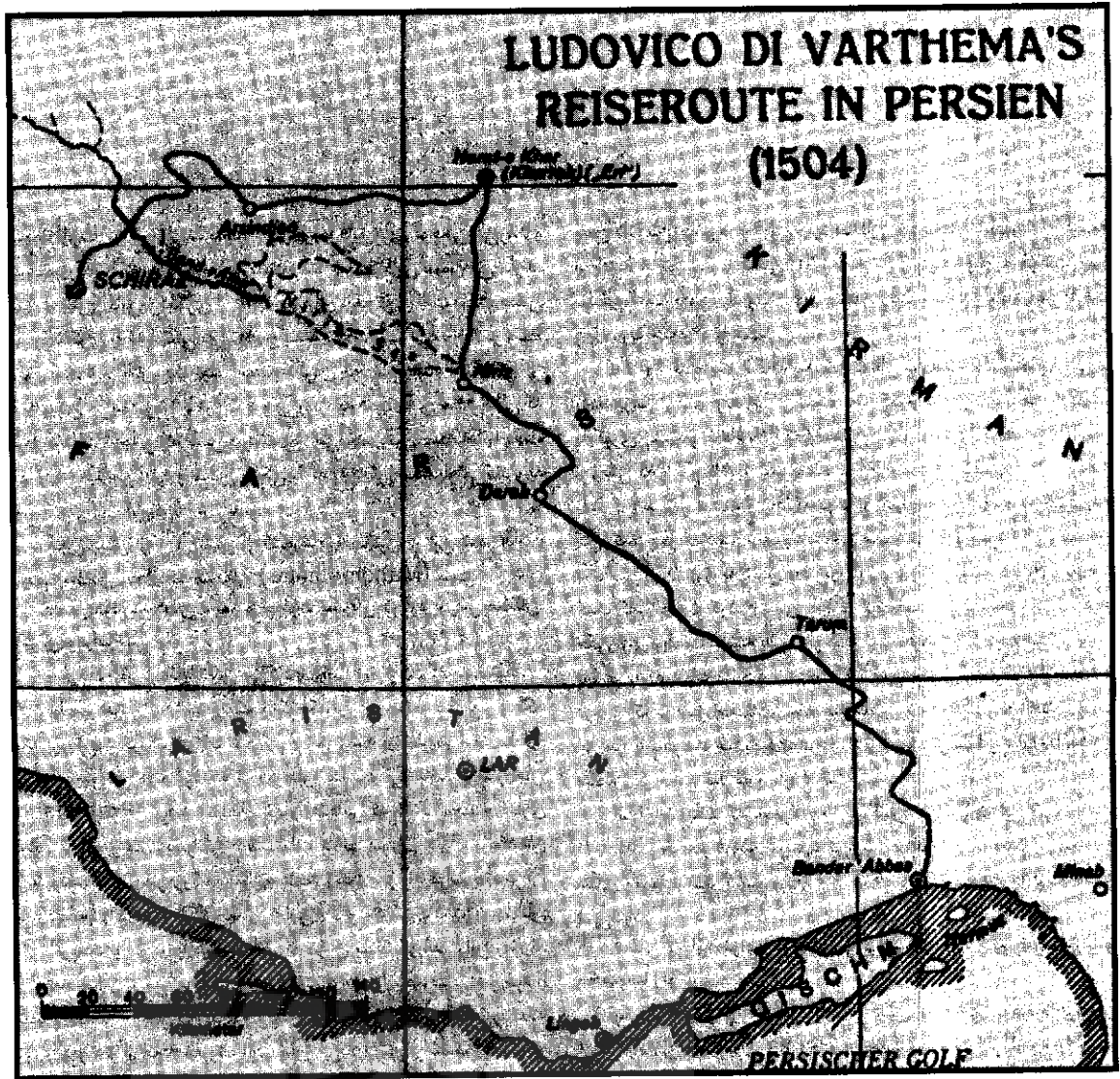
مهمترین مشکلی که در سفرنامهٔ وارتما وجود دارد اولاً زمان مسافرت‌های اوست که معمولاً بسیار کمتر از حد طبیعی و معقول آن است و ثانیاً گزارش او از شهرهای هرات و شیراز است. تطبیق گزارش او با متون

زندگی وارتما

لودویگو دی وارتما حدود سال‌های ۱۴۶۵-۱۴۷۰ م / ۸۷۵-۸۷۰ هـ. در بولونیا به دنیا آمد. از دوران جوانی او اطلاع نداریم. در سال ۱۵۰۰ م / ۹۰۵ هـ. ونیز را به قصد جهانگردی ترک کرد و وارد اسکندریه در مصر شد و پس از دیدن قاهره از طریق دریا به بیروت و طرابلس در شام رفت و سپس به حلب و دمشق و در آنجا در ماه آوریل ۱۵۰۲ م / شوال ۹۰۷ هـ. عربی آموخت و به سفر حج رفت و اواسط سال ۱۵۰۳ م / ذی‌حجهٔ ۹۰۹ هـ. در مکه بود. از راه دریای سرخ به صنعا و عدن رفت و سپس از راه مسقط به هرمز رسید. به گفتهٔ خودش، از هرمز وارد خاک ایران شد و پس از سفر به «هرات» و «شیرازو» به سوی سمرقند رفت اما به دلیل حملهٔ «صوفی» به سمرقند از راه خود بازگشت و به هرات رسید. پس از مدتی اقامت در هرات به هرمز رفت و به هند سفر کرد و در ۲۵ دسامبر ۱۵۰۳ م / ۱۷ رجب ۹۱۰ وارد بندر کالیکوت شد. پس از دو سال مسافرت در آسیای شرقی و جنوبی و دیدار از سیلان، سیام، مالزی، بورنئو، سوماترا و... به کالیکوت بازگشت. بازگشت او همراه بود با آمدن پرتغالیان به شرق و استعمار هند. وارتما به همراه یک کشتی پرتغالی به اروپا بازگشت و در سال ۱۵۱۰ م / ۹۱۷ هـ. سفرنامهٔ خود را در رم منتشر کرد. این سفرنامه در سال ۱۵۱۵ م / ۹۲۱ هـ. به زبان آلمانی، در ۱۵۲۰ م / ۹۲۶ هـ. به اسپانیایی، در ۱۵۴۴ م / ۹۵۱ هـ. به فلانمانی، در ۱۵۵۶ م / ۹۶۳ هـ. به فرانسوی، و در سال ۱۵۵۷ م / ۹۶۴ هـ. به زبان انگلیسی منتشر شد.

ترجمه حاضر از روی ترجمهٔ انگلیسی جان ویتر جونز (بر اساس چاپ ایتالیایی ۱۵۱۱ م) و با تصحیح و یادداشت‌ها و مقدمهٔ جورج پرسبی باجر در سال ۱۸۶۳ م. در لندن منتشر شده تهیه گردیده است و با متن ایتالیایی سال ۱۵۳۵ م. و تصحیح آن توسط گونیدیچی (میلان، ۱۹۲۸ م) تطبیق شده

ترجمه مقدمه و یادداشتهای تاریخی
محسن جعفری‌مذهب



ترجمه حاضر از
بخش ایران سفرنامه
وارتما، از روی
ترجمه انگلیسی
جان ویتتر جونز
(بر اساس چاپ ایتالیایی
۱۵۱۱ م) و با تصحیح و
یادداشتها و مقدمه جورج
پرسی باجر در سال ۱۸۶۳ م.
در لندن منتشر شده،
تهیه گردیده است و
با متن ایتالیایی سال
۱۵۳۵ م. و تصحیح
آن توسط گوئیچیچی
(میلان، ۱۹۲۸)
تطبیق داده شده است

۳- هم هرات وارتما هرات خراسان است و هم شیراز او شیراز فارس. بر اساس این نظریه وارتما ابتدا به هرات خراسان رفته و سپس (بدون آنکه قصد سمرقند داشته باشد) به شیراز رفته و وقتی دوست خود را در آنجا یافته با او بسوی سمرقند رفت و وقتی در راه خبر یورش صوفی به سمرقند را شنید به هرات بازگشت و پس از چندی به هرمز رفت و به قصد هند به کشتی نشست. گوئیچیچی بر این نظر است و نقشه شماره ۲ را پیشنهاد می کند.

او به مسئله رود لوفرا جواب واضحی نمی دهد.
۴- نظر این نگارنده همان گونه که در ادامه مقاله خواهیم دید آن است که هرات وارتما همان هرات خراسان و شیراز او همان شهر سبز در جنوب سمرقند است.

مسئله دیگری که وارتما بنان اشاره می کند، یورش «صوفی» به سمرقند است که بدون تردید نمی تواند اشاره به شاه اسماعیل صفوی باشد. در این باره در ادامه مقاله توضیحاتی داده خواهد شد.

اینک ترجمه بخش ایران سفرنامه وارتما به همراه یادداشت های مرتبط با آن تقدیم می گردد:

کتاب ایران

فصلی درباره هرمز، شهر و جزیره های از فارس و مرواریدهای بسیار درستی که صید می کنند

در ادامه سفرمان، ما از مسقط Meschet حرکت کرده و به شهر نرومتند هرمز Ormus رسیدیم که بسیار زیباست. ۲. هرمز یک جزیره و مرکز مهم دریائی و تجاری است. ۳. فاصله آن از خشکی ۱۰ یا ۱۲ مایل است. ۴. در این جزیره آب و غذای کافی موجود نیست و همه چیز از خشکی می آید. ۵. در نزدیکی این جزیره و به فاصله ۳ روز راه، آنها بزرگترین مرواریدهایی را که در جهان یافت می شود صید می کنند و روش صید آنان

همزمان نشان از آن می دهد که هم اری موردنظر او شهر هرات خراسان است و هم شیراز همان شهر شیراز است. اما چگونه می توان سفر او را توجیه کرد؟ چهار فرض می توان پنداشت:

۱- جزئیات سفر وارتما، جدی انگاشته نشود. از آنجا که او بعدها سفرنامه خود را نوشته، شاید در ذکر جزئیات سفر از جمله تعداد روزهای سفر و مسیر سفر اشتباه یا خلط کرده باشد. این نظریه درباره سفرنامه های معروفی چون سفرنامه مارکوپولو و سفرنامه ابن بطوطه که بعدها بدست دیگران جمع آوری شده اند و روایت سفر آنهاست شاید مصداق داشته باشد اما ظاهراً درباره وارتما صادق نیست. ذکر عبارات عربی رد و بدل شده در برابر هرمز نشان از عمق اطلاعات و روایات او دارد. کارناک (ص ل) فرض کرده که او در مدتی که منتظر باد موافق جهت کشتیرانی به هند بوده از نوشتن سفرنامه خودداری کرده و موقعی که شروع به نوشتن مجدد کرده، اشتباهاتی را وارد سفرنامه خود کرده است.

۲- هرات موردنظر وارتما، هرات خراسان نیست بلکه هرات خوره در مروست فارس است و وارتما از هرمز به هرات خوره و سپس به شیراز رفته و هنگام گنر از بندامیر، آن را با فرات اشتباه گرفته و در سه روز راه سمت چپ رود، به شیراز رسیده است. آلفونس گابریل بر این عقیده است و نقشه شماره ۱ را پیشنهاد می کند.

کارناک نیز عقیده دارد که وارتما پس از رسیدن به شیراز و یافتن دوست خود، به منزل او در هرات خوره رفته و در آنجا از او داستان هایی درباره هرات و سمرقند، و نیز داستان سلطان هرمز را شنیده و سپس هنگام نوشتن، آنها را به هم آمیخته است (L-XLIX) این نظریه نمی تواند درست باشد زیرا وارتما تصریح می کند که هرات پایتخت خراسان است و شاه خراسان در آنجا سکونت دارد.

اینگونه است که می‌شنوید: صیادان ویژه‌ای با قایق‌های کوچکی می‌روند و سنگ بزرگی را که به یک طناب کلفت بسته شده از قایق بیرون می‌انازند. یکی از جلوی قایق و دیگری از عقب آن، برای آنکه قایق ثابت بماند، سپس طناب دیگری را که سنگی به انتهایش بسته شده به آب می‌انازند. در وسط قایق، یکی از صیادان، یک جفت سبد به گردن خود می‌انازد و سنگ بزرگی را به پیش می‌بندد و ۱۵ پا در آب فرو می‌رود و به قصد یافتن صدف‌هایی که مروارید دارند تا جایی که نفس دارد در آب می‌ماند. وقتی صدف‌ها را یافتند آنها را در سبد می‌گذارند و سپس سنگی را که به پیش بسته با می‌کند و به وسیله یکی از طنابها بالا می‌آید.^۶

گاهی بیش از ۳۰۰ کشتی از کشورهای گوناگون در این شهر اقامت دارند. سلطان آنجا یک مسلمان (Mahomethano) است.^۷
فصلی درباره سلطان هرمز و قساوت پسرش درباره پدرش سلطان، مادرش و برادرانش

زمانی که من از آنجا دیدن می‌کردم، رویبادی رخ داد که می‌شنوید: سلطان هرمز^{۱۱} ۱۱ پسر داشت. کوچکترین آنها بسیار ساده‌لوح و بلکه نیمه دیوانه بود. بزرگترین آنها شیطانی از بندر رسته به نظر می‌آمد. سلطان دو برده پرورش داده بود که از فرزندان مسیحیانی مانند پرستر جان Pretre Ianni بودند و سلطان آنها را هنگامی که کودک بودند خریداری کرده^{۱۲} و آنها را مانند پسرانش دوست داشت. آنها سواری دلیر و فرماندهان دژها بودند. شیعی پسر بزرگ سلطان، چشمان پدر، ملدر و برادرانش (بجز آن نیمه دیوانه) را درآورد. آنگاه آنها را به اتاق پدر و مادرش برد، در وسط اتاق آتش افروخت و اتاق را با همه کسانی که در آن بودند سوزاند. اوایل روز بعد که واقعه آشکار شد شایعه شهر را فراگرفت. او کاخ را متصرف شده و خود را سلطان خواند.^{۱۳} برادر جوان‌تر که دیوانه شناخته شده بود (و البته نبود بلکه خود را دیوانه‌تر از آنچه معروف بود نشان می‌داد) پس از شنیدن حادثه به مسجد رفت و گفت:^{۱۴} «خدا یا برادر یک شیطان است» او پدر، ملدر و برادرانم را کشته و آنها را پس از قتل سوزانده است.»^{۱۵} پس از ۱۵ روز شهر آرام شد. سلطان به دنبال یکی از برده‌های پدرش فرستاد و به او گفت: محمد Mahometh پیش بیا!^{۱۶} برده که نامش محمد بود گفت: آقای من چه می‌فرماید؟^{۱۷} سلطان گفت: آیا من سلطان هستم؟^{۱۸} محمد جواب داد: آری به خدا که تو سلطان هستی.^{۱۹} بعد سلطان با دست او را گرفت و رو به او کرد و گفت: برو و دوستت را بکش و من ۵ دژ به تو می‌دهم.^{۲۰} محمد جواب داد: ای آقای من، من سی سال با او همکاری و هم غذا بودم و نمی‌توانم به چنین چیزی فکر کنم.^{۲۱} آنگاه سلطان گفت: باشد کمی صبر کن.

۴ روز بعد سلطان به دنبال برده دیگر که نامش قائم Gaim^{۲۲} بود فرستاد و به او همان را گفت که به دوستش گفته بود که برود و دوستش را بکشد. قائم فوراً گفت: ای سرور من، بنام خدا چنین شود.^{۲۳} بعد او خود را مخفیانه مسلح کرد و فوراً برای یافتن دوستش محمد رفت. وقتی محمد او را دید به چهره‌اش خیره شد و به او گفت: ای خان! تو نمی‌توانی اندیشهات را پنهان کنی زیرا من از چهرهات فهمیدم. ولی اکنون من تو را قبل از آنکه تو مرا بکشی خواهم کشت. قائم که نقشه خود را فاش شده دید خنجرش را بیرون آورد و آن را پیش پای محمد انداخت و نزد او زانو زده گفت: ای آقای من مرا ببخش. چون من سزوار مرگم اگر بخوای می‌توانی اسلحه مرا برداری و بخاطر آنکه اندیشه کشتنت را کرده‌ام مرا بکشی. محمد جواب داد: درست است اگر گفته شود که تو به من خیانت کرده‌ای زیرا ۳۰ سال با من بودی، با من کار کردی و غذا خوردی و سرانجام آرزوی کشتن مرا با این روش ناپسند داشتی. تو ای موجود بدبخت آیا ندیدی که این مرد یک شیطان است. اکنون برخیز که من ترا بخشیم ولی باید بلانی که این مرد سه روز قبل مرا به قتل تو واداشت ولی من از آن ابا کردم. اکنون با یاد خدا حرکت کن و برو و آنچه می‌گویم بکن. نزد سلطان برو و به او بگو که مرا کشته‌ای. قائم

پاسخ داد: من حاضریم. و فوراً به نزد سلطان رفت. وقتی سلطان او را دید به او گفت: آیا دوستت را کشتی؟ قائم پاسخ داد: آری سرورم به خواست خدا. سلطان گفت: یا من بیا، او به خلوت سلطان رفت و سلطان او را در بغل گرفت و با ضربه خنجر او را کشت.

سه روز بعد محمد اسلحه برداشته به اتاق سلطان رفت. سلطان وقتی او را دید پریشان شده فریاد زد: ای سگ سگ‌زاده تو هنوز زنده‌ای؟ محمد گفت: به کوری چشم تو زنده‌ام و ترا که از سگ و شیطان بدتری خواهم کشت. پس از زمانی که با هم گلاویز شده بودند، سرانجام محمد سلطان را کشت و خود را در کاخ مستقر کرد. و از آنجا که در شهر بسیار محبوب بود مردم همگی به کاخ رفتند و فریاد زدند: «زنده باد سلطان محمد».^{۲۴} و او حدود ۲۰ روز سلطان بود. پس از ۲۰ روزه، به دنبال همه بزرگان و بازرگانان شهر فرستاد و به آنها گفت که: آنچه او کرده از روی ناچاری بوده است. او بهتر می‌داند که هیچ حقی برای ریاست نداشته باشد و از همه مردم خواست تا اجازه دهند که او آن پسری را که دیوانه شناخته شده بود به شاهی بر دارد و بدین‌گونه او شاه شد درحالی که در اصل محمد بر همه چیز حاکم بود. همه شهر می‌گفتند: «یقیناً این مرد باید دوست خدا باشد». هرچند او بر شهر و بر سلطان سلطه داشت اما سلطان آن کسی شد که درباره او گفته شد.^{۲۵}

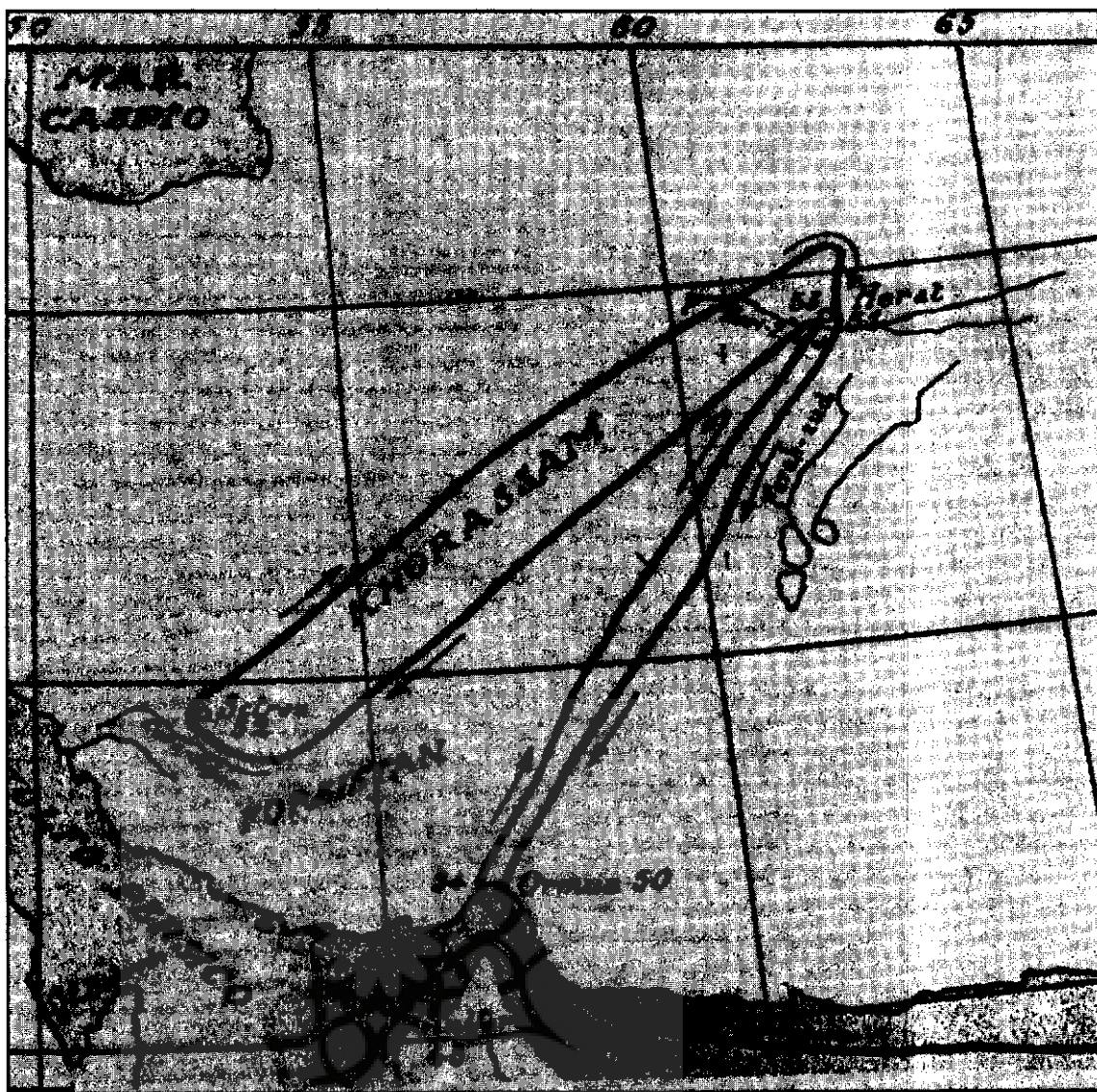
شما باید بدانید که معمولاً ۴۰۰ بازرگانان بیگانه^{۲۶} در این شهر اقامت دارند که در خرید و فروش ابریشم، مروارید، جواهرات، و ادویه کار می‌کنند.^{۲۷} غذای معمولی شهر بیشتر برنج^{۲۸} است تا نان، زیرا در این جا ذرت کاشته نمی‌شود.^{۲۹}

فصلی درباره هرات خراسان، و ثروت‌های آن، و فراوانی چیزها و مخصوصاً ریواس

پس از شنیدن آن رویباده درناک و دیدن آداب شهر و جزیره هرمز، از آن‌جا در داخل خاک ایران Persia^{۳۰} روانه شدیم و پس از ۱۲ روز راه^{۳۱} به شهری بنام اری^{۳۲} Eri (هرات) و کشور خراسان Corazani^{۳۳} (که باید همان رومانیا Romagna^{۳۴} باشد) رسیدیم. شاه خراسان در این شهر ساکن است^{۳۵} زیرا در آن‌جا همه چیز فراوان است. فراوانی کالا و بویژه ابریشم^{۳۶} بقدری است که شما می‌توانید در روز ۳ یا ۴ هزار بار شتر ابریشم خریداری کنید. این منطقه از نظر غذا بسیار غنی است^{۳۷} و در آن‌جا بازار بزرگی برای ریواس Reubarbaro^{۳۸} وجود دارد. خود دیدم که هر ۶ لیبرای^{۳۹} ۱۲ اونچائی^{۴۰} ریواس به قیمت یک دوکات^{۴۱} فروخته می‌شد. این شهر ۶ یا ۷ هزار نفر جمعیت دارد^{۴۲} و ساکنانش همگی محمدی (مسلمان) هستند. من این شهر را ترک گفتم و ۲۰ روز^{۴۳} از میان شهرها و دژهای پرجمعیت حرکت کردم.

فصلی درباره رودخانه اوفرا که به گمان من همان فرات است
ما از رودخانه بزرگ و زیبایی گذشتیم که مردم آن را اوفرا Eufra^{۴۴} می‌نامند ولی من فکر می‌کنم که بخاطر اندازه بزرگ آن، باید همان فرات Eufrates^{۴۵} باشد. پس از ۳ روز مسافرت در طرف چپ رودخانه (البته پس از گذشتن از آن) به شهری بنام شیرازو Schirazo^{۴۶} رسیدیم. حاکم این شهر که یک پارسی Persiano^{۴۷} و یک محمدی Mahomethano^{۴۸} است از سوی پارسیان برگزیده می‌گردد.^{۴۹} در این شهر فراوانی جواهرات است: فیروزه Turchine^{۵۰} و مقناری بی اندازه لعل قرمز Balassi^{۵۱}. این سنگ در آنجا تهیه نمی‌گردد بلکه آنگونه که گفته می‌گردد از بدخشان Balachsam^{۵۲} می‌آید. هم‌چنین در این شهر مقدار زیادی سنگ لاجورد Ultra marino^{۵۳}، سنگ سرمه Tucia^{۵۴} و مشک muschio^{۵۵} نیز هست. شما باید بدانید که در سرزمین‌های ما به ندرت مشک یافت می‌شود که تقلبی نباشد. از آنجا که من چند تجربه درباره مشک داشته‌ام حقیقت را برایتان می‌گویم. صبح زود شیشهای از مشک را بگیر و بشکن و بگذار ۳ یا ۴ مرد آن را بیوبند. فوراً از بینی آنها خون خواهد آمد و این مشک واقعی است

- ۱- در اینکه هرات مورد بحث وارتما همان هرات خراسان است شک نیست و قرائن فراوانی بر آن دلالت دارد: ۱- هرات در خراسان است
- ۲- شاه خراسان در آن ساکن است
- ۳- تجارت ابریشم در آن رونق دارد
- ۴- ۶ یا ۷ هزار جمعیت دارد
- ۵- بازار بزرگی برای ریواس دارد. که اینها درباره «هرات خوره» صادق نیست



وارتمادر سال ۱۵۱۰ م.
 ۹۱۷ ه.ق. سفرنامه خود
 را در رُم منتشر کرد.
 این سفرنامه در سال
 ۱۵۱۵ م. / ۹۲۱ ه.
 به زبان آلمانی، در ۱۵۲۰ م.
 / ۹۲۶ ه. به اسپانیایی،
 در ۱۵۴۴ م. / ۹۵۱ ه.
 به فلامانی، در ۱۵۵۶ م.
 / ۹۶۳ ه. به فرانسوی، و
 در سال ۱۵۵۷ م. / ۹۶۴ ه.
 به زبان انگلیسی
 منتشر شد

اعتقاد دارند می‌کشد و کسانی که به محمد و علی Haly اعتقاد دارند آزار نمی‌رساند و حمایت می‌کند.^{۵۶}

زمانی دوست من به من گفت: یونس اینجا بیا، برای آنکه مطمئن باشی که من خوبی ترا می‌خواهم و در عالم رفاقت به تو اطمینان دارم، دختر برادر خود را که نامش شمس Samis (یعنی خورشید) است بتو به زنی می‌دهم. و واقعا نام او بسیار مناسب بود زیرا او (شمس) فوق‌العاده زیبا بود. آن بازرگان بعدها به من گفت: «تو باید بدانی که سیاحت من به دور جهان برای بازرگانی است.» ولی من برای دلخواه خود و به قصد دیدن و شناختن چیزهای دیگر سفر می‌کنم و به این ترتیب ما حرکت کرده و به هرات بازگشتیم. هنگامی که به خانه او رسیدیم او فوراً برادرزاده خود را به من نشان داد و من با دیدن او وانمود کردم که بسیار خوشحالم در حالی که فکر من مشغول چیزهای دیگر بود.^{۶۱} ما پس از ۸ روز مسافرت به هرمز بازگشتیم و به کشتی سوار شدم، راه هند را در پیش گرفتیم.^{۶۲} ... (تصویر شماره ۳)

پی‌نوشت‌ها:

۱. نام جزیره هرمز در متون مختلف اروپایی به صورت‌های زیر آمده است:
 Ormes توسط اودوریک پوردنونه‌ای (کابریل ۶۶).
 Comos توسط مارکوپولو (مارکوپولو ۳۰۷ و ۹۰).
 Ormous توسط باریارو (باربارو ۱۴۲).
 Ormuz توسط ربلو (ربلو).
 Harmuz توسط تیشیرا (تیشیرا).
 Hurmuz توسط ممبره (ممبره) و نیز Ormus این خردانبه نیز از آرموز نام می‌برد (ص ۴۷).

نه تقلبی.^{۶۴} من از زمان باقی ماندن اثر مشک پرسیدم، بعضی بازرگانان به من گفتند که اگر مشک تقلبی نباشد تا ۱۰ سال اثر دارد.^{۶۵} به دنبال این برایم آشکار شد آنچه که به سرزمین‌های ما می‌آید مشک‌هایی تقلبی است که بدست پارسیان ساخته می‌شود که در میان همه مردم جهان در هوش و تقلبه نمونه‌اند.^{۶۶} و نیز می‌خواهم بگویم که بهترین همراهان و آزادترین مردمان موجود در جهان نیز از آن‌ها هستند. من این را از آن رو می‌گویم که خودم آن را با یک بازرگان پارسی که من او را در شهر شیراز دیدم تجربه کرده‌ام هر چند او اهل شهر اری (هرات) در خراسان بود. او همان تاجری بود که دو سال پیش مرا در مکه Meccha دیده بود و می‌شناخت و به من گفت: «یونس lunus تو اینجا چه می‌کنی؟ آیا تو همان نیستی که چندی پیش به مکه رفته بودی؟» پاسخ دادم که «بله من هستم و به سیاحت جهان می‌روم». او به من گفت: خنا را شکر، زیرا به دنبال همراهی بودم که جهان را با من بگردد. ما ۱۵ روز در شهر شیراز ماندیم. این بازرگان که کازازیونور Cazazionor^{۶۷} نام داشت به من گفت: مرا ترک نکن زیرا می‌توانیم قسمت خوب جهان را با هم سیاحت کنیم. و بدین گونه ما با هم در مسیر سمرقند Sambragante حرکت کردیم.

فصلی درباره سمرقند، شهری بزرگ مانند قاهره، و آزارهای صوفی

بازرگانان می‌گویند که سمرقند کنونی، شهری بزرگتر از قاهره Cairo^{۶۸} می‌باشد. شاه شهر یک محمدی (مسلمان) است. بعضی بازرگانان می‌گویند که او ۶۰ هزار سوار دارد که همگی سفیدپوست و جنگجو هستند. ما بیشتر نرفتیم زیرا صوفی Soffi^{۶۹} به سوی سمرقند می‌رفت تا همه چیز را به خاک و خون بکشد. و به ویژه او همه کسانی را که به ابوبکر Bubachar عثمان Othmam و عمر Aumar (که همه از پیروان محمد بودند)

قائم مقامی درباره ریشه کلمه هرمز می نویسد:

«املائی درست این نام با واو، و نوشتن آن بی واو غلط مشهور است و بهرحال ترکیبی است از دو جزء، یکی هور یا به صورت صحیح تر آن خور (عربی) که به معنی خلیج و لنگرگاه و بندر و مرداب است و آنرا در بسیاری از نام های خلیج فارس مانند خور قزلان، خور موسی، خور العظیم و خور عبدالله می یابیم. در مورد جزء دوم این ترکیب شادروان عباس اقبال نوشته است هورموز مانحن فیه به احتمال قوی خورموز یا خورموغ بوده است به معنی لنگرگاه و لایت موغستان» (قائم مقامی ۱۴). و نیز بنگرید به مظاهری، ۱۷:۱ حاشیه.

۲- عبدالرزاق سمرقندی که در سال ۸۴۵ ه. از هرمز دیدن کرده می نویسد: «در روی زمین بدل ندارد (ج ۲، ص ۷۶۸). رالف فیچ Ralph Fitch که در سال ۱۵۸۳ م / هرمز را دیده آن را قشنگ ترین جزیره دنیا می دانست (باجر ۹۴).

۳- درباره اهمیت تجاری هرمز بنگرید به زیر نویس های ۲۶، ۸ و ۲۷.

۴- حدود ۷۰ سال پیش از وارتما، نیکولو دو کونتی به هرمز رسید و نوشت «هرمز جزیره کوچکی در خلیج و در ۱۲ مایلی ساحل است» (برایچولینی ۸). فیچ نیز آن را در حدود ۱۲ مایلی ساحل ایران می داند (باجر ۹۴).

۵- درباره نوشتن «هرمز شهری است بزرگ و پر جمعیت که آب نوشیدنی آن فقط از چاهها و آب انبارها بدست می آید و مردم هنگام بی آبی، آب و همچنین غلات را از ایران وارد می کردند (باربارو ۸۷)؛ تیویری (۱۵۸۱ م / ۹۸۹ ه) نوشت: «همه جزیره از نمک است و حتی خود شهر روی نمک بنا شده...» (طاهری ۴۸: ۱). فیچ (۱۵۸۳ م / ۹۹۱ ه) نوشت که به خاطر شور بودن خاک هیچ چیز در آن نمی روید و آب هیزم و غنا و هر چیز ضروری از ایران به آنجا می آید (باجر ۹۴)؛ داسیلوفیگوتروا در ۱۶۱۷ م / ۱۰۲۷ ه. درباره هرمز نوشت: «این جزیره کاملاً بی مزه است (فیگوتروا)؛ تاورنیه در سال ۱۶۶۵ م / ۱۰۷۵ ه. درباره هرمز نوشت: «آب شیرینی در آن یافت نمی شود مگر آب باران که در انبارها ذخیره می کنند (تاورنیه ۶۸۱)» و «در جزیره هیچ درخت و گیاهی نمی روید فقط یک درخت منحصر بفرد... که ایرانیان آن را رالو و پرتالی هاریس و فرانسویان بانیان می خوانند» (همو ۶۸۱: ۶۸۳) و «در سایر جزایر گندم و جو عمل نمی آید اما در قشم به حد افراط می روید اگر مجاورت قشم نمی بود زندگانی در هرمز خیلی سخت می شد به جهت اینکه علیق و علوفه اسبها را غالباً از قشم به هرمز حمل می نمایند... آب هرمز از قشم به آنجا می رفته» (همو ۲۴۳).

شاه عباس برای تسخیر جزیره هرمز، در ابتدا به سردار خود دستور داد جلوی حمل آب را از جزیره قشم بگیرد (توربیش، ۴۷). پرتالی ها پس از هفتاد و چهار روز محاصره، بر اثر تشنگی، گرسنگی و بیماری تسلیم قوای ایران شدند (طاهری، ۱۱۲).

۶- مهم ترین مکان های صید مروارید در خلیج فارس به نقل از حملالله مستوفی عبارت بودند از: «از هرمز تا بحرین غوص لولو است و غلبه غوص از قیس است تا خارک» (حملالله مستوفی ۲۳۴). تصریح به اینکه در فاصله ۳ روز راه از هرمز چنین امری وجود دارد ضمناً نشانه آن است که در هرمز این کار رواج نداشته است. شاید هم وارتما هنگام بازگشت به هرمز و پیش از سفر به هندوستان صحنه صید مروارید را دیده باشد.

۷- حدود ۲۵۰ سال پیش از وارتما، خواجه نصیرالدین طوسی روش صید مروارید را چنین توصیف می کند: «غواصان بوقت غوص چون آفتاب طلوع کند و قمر دریا بتوان دید در کشتی های کوچک نشینند و به مفاص روند و بآب فرو می نگرند تا چشمشان بر صدف افتند... و بگیرند ریسمانی را چندانکه ارتفاع قعر مفاص باشد و پاره چوب که آنرا حجمی زیادت باشد و سر آن بر سن دو شاخ کنند و در دو طرف آن چوب پاره ای ببندند و سنگی سیاه مقدار سی من در میان آن چوب پاره ببندند و غواصی بینی را ببندند و توبره ای از لیف بافته مثل دومی در گردن افکند و سر رسن در کشتی محکم کند و پای بر آن چوب پاره نهاد که سنگ بر وی معلق باشد و دست در رسن زند و بدریا فرو شود... و چون غواص بزیر آب شود چشم باز کند و در قعر آب چندانکه ممکن بود که نفس نگاه تواند داشت می گردد و صدف حاصل می کند و در توبره اندازد. و چون نفس نگاه نتواند داشت پای از چوب برگیرد و دست در رسن زند و بر سر آب آید و خود را در کشتی افکند...» (نصیرالدین طوسی ۸۸۸۷).

۸- عبدالرزاق سمرقندی که در سال ۸۴۵ ه. به قصد سفر به هند از هرمز می گذشت می نویسد: «تجار اقالیم سبعمه... روی توجه به آن بندر دارند... هرچه آرند در برابر هرچه خواهند بی زیادت جست و جوی در آن شهر یابند هم نقد دهند و هم معلوضه کنند و دیوانیان از همه چیز غیر زر و نقره عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و باین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق هندیان باشد (ج ۲، ص ۷۶۸).

ممبره در سال ۱۵۵۴ م / ۹۶۱ ه. جمعیت شهر را ۵۰ هزار نفر می داند (ممبره ۶۱) که درست نمی نماید. در سال ۱۷۳۰ م / ۱۱۴۳ ه. مردم جزیره هنوز زیاد بود و شامل ۱۲۰۰ مسلمان، ۵۰۰ پرتالی، ۲۰۰ یهودی، ۲۰۰ مسیحی هندی و ۸۰۰ بیگانه بود (گزار شنامه کارملیان ۲۰۱۴).

مسئله دیگری که وارتما بدان اشاره می کند، یورش «صوفی» به سمرقند است که بدون تردید نمی تواند شاه اسماعیل صفوی باشد

۹- حکام هرمز در این زمان از اعتقاد محمد درم کوب بودند که از یمن به سواحل ایران مهاجرت کرده بود. تنها تاریخ باقی مانده از این دودمان، شاهنامه تورانشاهی است که توسط تورانشاه حاکم دست نشانده پرتغالیان نوشته شده است. متن فارسی این اثر موجود نیست اما ترجمه اسپانیایی آن را، پدرو تیشیرا در سال ۱۶۱۰ م / ۱۰۱۹ ه. به همراه سفرنامه اش منتشر کرد و بعنا جان استیونس آن را به انگلیسی ترجمه کرد. به درخواست مرحوم محمد قزوینی، ترجمه کوتاهی از این شاهنامه توسط مرحوم عباس اقبال آشتیانی تهیه شده که در یادداشت های قزوینی (ج ۹، صص ۳۴۰-۳۶۵) منتشر شده است.

۱۰- حکام هرمز در این زمان سفر شاه بود. بنگرید به یادداشت شماره ۲۵.

۱۱- در سده دوازدهم میلادی / ششم هجری شیعه ای در اروپا پیچید که در شرق حاکمی بنام ملک یوحنا (پرستر جان) ظهور کرده که دین مسیح دارد و قصد دارد از شرق به مسلمانان یورش برده سرزمین های مقدس را آزاد نماید. صلیبیان که از دست یابی به بیت المقدس مأیوس شده بودند حدود یکصد سال به امید او و نوازش ملک داوود بودند. ظاهراً مقصود از ملک یوحنا، اوگ خان کرمانیت و مقصود از ملک داوود کوچک خان نایمان بودند.

۱۲- تجارت برده در این زمان رواجی داشت و دریاوردان بردگانی را از سواحل شرقی آفریقا برای فروش به هرمز می آوردند. بردگان مورد نظر وارتما که مسیحی الاصل بودند معلوم نیست از کدام سرزمین به اینجا آورده شده بودند. باجر (۹۶: P) گمان کرده که این دو نفر، غلامان حبشی بودند که در سرزمین های اسلامی و هند به دربار شاهان و شاهزادگان نفوذ کرده و صاحب اختیار بودند. اشاره وارتما به پرستر جان نشان می دهد که این بردگان یا پرستر جان افسانه ای نسبت داشته اند و از آن جا که پرستر جان شرقی بود و نیکولو دو کونتی نیز مسیحیان هند را نسطوری طرفدار سن توما می دانست (برایچولینی ۲۷) پس این بردگان نیز احتمالاً از مسیحیان هند بودند. وجود خواجه عطا، غلام بنگالی توران شاه دوم که جانشین محمد شد نشان از نفوذ غلامان بنگالی (و هندی) در دربار سلاطین هرمز دارد. در این باره بنگرید به قائم مقامی: اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال، ج ۱، ص ۲۱.

۱۳- ظاهراً در منابع اسلامی، خبری درباره این واقعه دیده نمی شود. حتی تورانشاه نیز در شاهنامه خود اشاره ای به این واقعه نمی کند. حتی تأکید می کند که در زمان شاه ویس «هیچ شورش رخ نداده است». درباره این واقعه تصویری در سفرنامه مصور وارتما (چاپ ۱۵۱۵ آگوسبورگ) به چشم می خورد (همایون، عکس شماره ۸) که در اینجا آورده می شود. (تصویر شماره ۴)

۱۴- وارتما در اینجا پیش از نوشتن کلام پسر سلطان هرمز، متن عربی کلام او را با خط لاتین آوانویسی کرده و سپس به ایتالیایی ترجمه کرده است. او در این فصل، ۸ بار این عمل را تکرار کرده است. از آنجا که وارتما تأکید دارد «زمانی که من از آنجا دیدن می کردم، رویدادی رخ داد که می شنوید» معلوم می شود که وارتما در هرمز اقامت داشته است. درباره چگونگی دست یافتن وارتما به سخنان رد و بدل شده نمی توان چیزی گفت. آشکار است که پس از شکست کودتای پسر سلطان هرمز و به قیادت رسین محمد، داستان پشت پرده کودتا فاش شد و همه از آن مطلع شدند. اینکه آیا مردم هرمز هنوز به عربی سخن می گفتند جای تحقیق دارد. شاید هم راوی این داستان برای وارتما، عرب بوده یا به عربی سخن می گفته است. داسیلوا فیگوتروا (ص ۶۰) تصریح می کند که «تکلم عمومی به زبان فارسی است». ترجمه ایتالیایی بعضی عبارات دقیق نیست و نشان از سواد عربی کم وارتما دارد. درباره اطلاعات زبان عربی و فارسی او در مقدمه مطالبی گفته شد. باید در نظر داشت که عربی رایج در هرمز سده دهم هجری، مطمئناً لهجه ای محلی بوده و عربی فصیح نیست. این روش که کلمات و عبارات فارسی یا عربی را با الفبای لاتین بنویسند از اولین آثار اروپائیان درباره شرق به وجود آمد. ظاهراً نخستین بار در کدکس کومانیکوس Codex Cumanicus بود که معادل فارسی کلمات ایتالیایی به خط لاتین نوشته شد. سی و پنج سال پس از وارتما، میکله ممبره نیز این روش را بکار برد. مثلاً شعار «علی ولی الله» را بصورت lulla Alic Vali نوشت. بنگرید به ممبره (P، ۲۷) و یادداشت های پروفوسور پیه موتسنه بر آن کتاب.

۱۵- آوانویسی لاتین این جمله اینگونه است: Vualla occuane Saithan Vchatelabu eculo Ecauane که باید متن اصلی آن چنین باشد: والله اینه شیطان اقاتل ابی و کل اخوانی

۱۶- آوانویسی لاتین این جمله اینگونه است: Thale inte Mahometh در متن ایتالیایی وارتما و نسخه های ایتالیایی و انگلیسی آن، این عبارت ترجمه نشده



بازگردیم به ماه نوامبر ۱۵۰۵ م / جمادی الثانی ۹۱۱ هجری می‌رسیم (قائم‌مقلمی، ج ۱، ص ۲۱ و حاشیه آن) لذا می‌توان حدس زد که محمد جنود یکسال قدرت داشته است.

۲۶- بنگرید به یادداشت شماره ۸

۲۷- دربارهٔ هرمز نوشت: «در این شهر بازرگانی از همه جای جهان حضور دارند و نیز کلاه‌هایی از انواع گوناگون، انویه، ابریشم، لباس ابریشمی، قالی‌های زیبای ایرانی، مروارید عالی و اسبان زیادی که از ایران به هند فرستاده می‌شوند» (باجر ۹۴).

۲۸- در باتوشت شماره ۲ گفته شد که باربارو از ورود آب و غلات به هرمز یاد می‌کند. ورود برنج به هرمز نیز خبر جالبی است هر چند بعید می‌نماید که از ایران وارد شده باشد و احتمالاً از راه دریا و از مبدأ آسیای جنوب شرقی یا سواحل وارد می‌شد.

۲۹- grano (ذرت). از آنجا که غذای عمده اروپائیان ذرت بوده و ارتما از یافت نشدن و کشت نشدن آن در هرمز تعجب می‌کند.

۳۰- وارتما پس از خروج از هرمز باید وارد یکی از بنادر ایران شده باشد که به احتمال فراوان بندر گمبرون می‌باشد.

۳۱- عبدالرزاق سمرقندی که ۶۰ سال پیش از وارتما، جهت مأموریتی سیاسی عازم هند بود، از هرات عازم هرمز شد. او هرات را در لول رمضان سال ۸۴۵ هـ / ۱۳ زتویه ۱۴۴۲ م. (اواخر دی ماه) ترک و نیمهٔ رمضان ۲۶ فوریه (اوایل اسفندماه) به ساحل دریای عمان رسید (عبدالرزاق سمرقندی ۲/ ۷۶۶-۷۶۷) و به عبارتی دیگر مسیر جنود ۱۰۰۰ کیلومتری هرات، کرمان، گمبرون را در زمستان سال ۱۴۴۲ م / ۸۴۵ هـ. ۲۸ روزه طی کرد.

۳۲- اری همان هرات معروف می‌باشد. باربارو بصورت Ere (باربارو، ص ۸۳) زنو بصورت Eri (ص ۲۲۵) آنجوللو بصورت Heri (ص ۲۲۶) و دالساندری بصورت Cheri (ص ۴۲۶) از آن یاد کرده‌اند.

از آنجا که سفر ۱۲ روزه از ساحل خلیج فارس (شاید گمبرون) به هرات ظاهراً قابل قبول نبوده‌اند، بر این پندار رفته‌اند که ممکن است مقصود از هرات، هرات دیگری باشد شاید هرات خوره (خره)، گابریل (ص ۹۶) و کارناک (XLIX-L) بر این گونه‌اند و لا بهارت نیز آن را پذیرفته است (P. ۳۷۹).

در اینکه هرات مورد بحث وارتما همان هرات خراسان است شک نیست و قراین فرلوانی بر آن دلالت دارد: ۱- هرات در خراسان است ۲- شاه خراسان در آن ساکن است ۳- تجارت ابریشم در آن رونق دارد ۴- ۷ هزار جمعیت دارد ۵- بازار بزرگی برای ریواس دارد. و اینها دربارهٔ هرات خوره صادق نیست.

۳۳- خراسان Gorazani بیشتر نیز چنین آمده است.

Romagna. ۳۴

۳۵- شاه خراسان در این زمان سلطان حسین باقرا بود که از سال ۸۷۳ هـ / ۱۴۶۸ م. به سلطنت نشسته و در سال ۹۱۱ هـ / ۱۵۰۵ م. هنگام لشکر کشی به ملو راه‌النهر در بادغیس درگذشت. هرات مرکز تیموریان بود و فرلوانی کالاهانیز به همین علت بود. در این باره بنگرید به کتاب تاریخ هرات در عهد تیموریان نوشتهٔ دکتر عبدالحکیم طیبی.

۳۶- «ابریشم تولید بومی هرات است که به مقدار زیاد تهیه و به کشورهای دیگر صادر

است. ولی متن عربی آن باید بصورت زیر بوده باشد: «تعال انته محمد».

۱۷- آوانویسی لاتین این عبارت اینگونه است:

Escult lasidi

۱۸- آوانویسی لاتین این عبارت اینگونه است:

Anne Soldan

که متن عربی آن باید بصورت زیر باشد: انی سلطان؟ یا انا سلطان؟

۱۹- آوانویسی لاتین این عبارت اینگونه است:

Heu Valla siti inte soldan

ای والله سیدی، انت سلطان

۲۰- آوانویسی لاتین این عبارت اینگونه است:

Roa Chatel Zaibeianneiati arba ochan sechala

روح اقل صاحبک و انا عطلیک اربع او خمس قلاع

۲۱- آوانویسی لاتین این عبارت اینگونه است:

lasidi anve iacul menau men saibi theletin sarn vualle sidi aneasent

یا سیدی انا اکلت معه من صاحبی ثلاثین سنه والله سیدی انا

۲۲- chaim. نام دقیق این مرد معلوم نیست. قییم یا قائم؟ تا معلوم شدن آن از تلفظ

عادی قائم استفاده می‌کنیم.

۲۳- آوانویسی لاتین این عبارت اینگونه است:

Bizemele....Erechmen erachin lasidi

بسم‌الله...الرحمن الرحیم یا سیدی

۲۴- در متن ایتالیایی آمده: Viva, viva Mahometh soldano

ولی وارتما متن عربی این عبارت را نیلورده است. شاید علت آن بوده که مردمی که

به نزد محمد رفته بودند به فارسی این عبارت را گفتند و نه به عربی تا وارتما بتواند آوانویسی کند.

۲۵- توران شاه در کتاب خود می‌نویسد: «پس از مرگ سلف، شاهویس Xawes

جانشین او شد که دوران او با صلح همراه بود او با هیچ شورش در طی سلطنتش مواجه نشد و پادشاهی را به برادرش سیف‌الدین سپرد. سیف‌الدین پس از شاه ویس سلطان هرمز شد. و او سلطان بود وقتی برتغالی‌ها در سال ۱۵۰۷ م [۹۱۳ هـ] تحت فرمانهی آفونسودو آلبوکرک هرمز را گرفتند» (تیشیرا ۱۹۱) سیف‌الدین در زمان فتح هرمز توسط پرتغالیان فقط ۱۲ سال داشت (باجر ۹۹).

در منبع اسلامی خبری از به قتل رسیدن محمد به چشم نمی‌خورد. به گفتهٔ توران‌شاه این شاه ویس بود که قدرت را به سیف‌الدین سپرد. تأکید توران‌شاه بر «آرامش در زمان سلطنت شاهویس» جالب است. شاید نخواسته این فضیحت خانوادگی را فاش سازد. در هنگام فتح هرمز بدست پرتغالیان، خواجه عطا که از غلامان بنگالی توران‌شاه دوم بود عملاً بر هرمز حکم می‌راند. در ملناک برتغالی آمده که در زمان فتح هرمز (سپتامبر ۱۵۰۷ م / جمادی‌الاول ۹۱۳ هـ) ۲۰ ماه از حکومت او می‌گذشت و چون ۲۰ ماه از سپتامبر ۱۵۰۷ به عقب

مهمترین مشکلی که در سفرنامه وارتما وجود دارد اولاً زمان مسافره‌های اوست که معمولاً بسیار کمتر از حد طبیعی و معقول آن است و ثانیاً گزارش او از شهرهای هرات و شیراز است



گمان برده‌اند که یا هرات وارتما هرات خراسان نیست و یا شیراز وارتما شیراز فارس نیست. از آنجا که هرات مورد توجه وارتما همان هرات خراسان است لذا باید به دنبال شیراز دیگری بود.

در مسیر هرات به سمرقند اماکنی وجود دارد که ممکن است توسط یک ایتالیایی بصورت schirazo نامیده شود: ۱- جیرس در سرچشمه‌های رود مرغاب در استان غور بین میمنه و بلیمان واقع در ۳۵ درجه عرض شمالی و ۶۵/۵ درجه طول شرقی؛ ۲- شیراز قرای سرخس، ۲ روز راه از سرخس به سوی هرات (با قوت حموی ۳: ۳۸۲)؛ ۳- شیرازو. آنجولو دربارهٔ حمله ازبکان به خراسان نوشت: «فرزندان شیبک‌خان با خالوشان به خراسان یورش برده شهر شیرازو را گرفته صفویان را از دم تیغ گذرانند» (آنجولو ۳۲۶) و «صوفی (شاه اسماعیل) به دنبال ازبکان به خراسان تاخت و آنان را از خراسان تا آن سوی افرا Efra تعقیب کرده خود به شیراز بازگشت و یکی از فرزندان خود را که چهارده ساله بود به همراه یکی از سرداران خرمند خود در آنجا گماشت» (آنجولو ۳۲۷). منابع صوفی از آمدن عبیدخان ازبک و تیمور سلطان در سال ۹۱۸ به خراسان، و فتح مشهد و اسفیران تا هرات سخن می‌گویند (روملو ۱۱۲۸). شاه اسماعیل برای آزادسازی هرات به آن سو رفت و به بادغیس رسید و در آنجا اقامت کرد (روملو ۱۱۳۴). از تطبیق این دو متن برمی‌آید که شیرازو باید محلی در شمال هرات و در بادغیس باشد و احتمالاً همان شیراز فوق‌الذکر است.

اما در آن سوی رود جیحون: ۱- شیراز سمرقند: شهری که امیر تیمور گورکان آن را در محل بارک بتا نهاد و چهار مناره با سمرقند فاصله دارد (یزدی ۲: ۵۰۴؛ بارتولد ۳۳۰). این شیراز در شرق سمرقند قرار دارد و نمی‌تواند در مسیر هرات به سمرقند قرار داشته باشد؛ ۲- شیرازآباد: شهری است در مسیر هرات - ترمز - سمرقند؛ ۳- شهر سبز: همان شهر کش (شامی ۱۵) که کلاویخو ۶ روزه از ترمز به آنجا رسید (کلاویخو ۲۰۹ و ۲۱۱) و امیر تیمور ۷ روزه (شامی ۲۱۰)، به‌منظر این نگارنده شیرازوی مورد نظر وارتما همین شهر سبز است که وارتما ۳ روزه به آنجا رسیده است.

می‌دانیم که محمدخان شیبانی در سال ۹۱۲، ۱۴ روزه از نخشب (قرشی) به هرات رفت (واصفی ۱: ۳۸۳) لذا بعید نمی‌نماید که وارتما ۲۳ روزه به شهر سبز رسیده باشد. (نقشه شماره ۶)

۴۷- تاکید وارتما بر پارسی بودن Persiano حاکم شیرازو به چه علت است؟ آیا مقصود آن بوده که حاکم توسط شاه خراسان (پارس) انتخاب می‌شود؟ ممکن است عدلای همین اشاره را دلیل تعلق به شیراز فارس بدانند که حاکمش یک فارسی است اما این نیز چندان موجه نمی‌نماید چه حاکم فارس و شیراز در سال ۹۱۱ هـ/ ۱۵۰۵ م. ایلیس بیگ نوالقندر بوده است (عبیدی بیگ ۴۲).

۴۸- احتمالاً تحت این نوشته وارتما است که سورجان ملک از بازار بزرگ فیروزه در شیراز یاد می‌کند (ملک ۲: ۵۱۵). باربارو که از جواهرات شیراز نام برده دگری از فیروزه در آنجا ندارد (باربارو).

۴۹- لعل سرخ از انواع کریستال‌های اکسید منیزیم، آلومینیوم، آهن، منگنز، کرم و غیره

می‌گردد» (باجر ۱۰۰ به نقل از سفرنامهٔ موهون لعل). به نوشتهٔ باربارو، نیاز روزانهٔ ابریشم شهر هرات ۲ خروار بود (باربارو ۸۳) احتمالاً باید ۳ یا ۴ بار شتر درست باشد و نه ۲ یا ۴ هزار بار. ۳۷- به نوشتهٔ موهون لعل: هرات حاصلخیزترین منطقه خراسان است. حومه شهر با باغ‌های سبز و پر میوه پوشیده شده است و مقدار فراوانی میوه تولید می‌گردد... گندم از انواع گوناگون... پنبه نیز فراوان در شهر کاشت می‌شود و گاه به مشهد فرستاده می‌شود. ماش، عس، نخود، لمانش یا مونه شنبلیله یا حلبه، جواری [ذرت] و لوبیا از محصولات آن هستند. سیبست و شفتال به حدی رشد می‌کنند که به اسبها می‌دهند... (باجر ۱۰۰).

۳۸- در زمان دینار وارتما از هرات به احتمال زیاد آنجا بر سر راه اصلی تبت و مغولستان که زادگاه اصلی ریواس بود قرار داشت. نوعی ریواس بود که آنان برای پاک کردن گاوآن از آن استفاده می‌کردند بهترین ریواس از چین می‌آمد و بیشتر از مغولستان (تاتاری) شرقی (باجر ۱۰۰-۱۰۱). دربارهٔ ریواس چینی و رواج آن، بنگرید به مظاهری ۲: ۹۱۹-۸۹۹.

۳۹- لیبرا Libra واحد وزن ایتالیایی بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ گرم. در سبسیل ۳۱۷ گرم میلان ۲۲۶ گرم، رم ۲۳۹ گرم، بولونیا ۲۶۱ گرم و در ونیز ۴۷۶ گرم وزن داشت (ایتالیانا) مقصود وارتما باید لیبرای بولونیا باشد.

۴۰- اونچا Oncia واحد وزن ایتالیایی برابر یک نوازدهم لیبرا و تقریباً برابر ۳۰ گرم (ایتالیانا).

۴۱- دوکات Ducato واحد پول ایتالیایی. دوکات ونیز ۳/۵۵۹ گرم طلا و دوکات جنوا ۳/۵۳۵ گرم طلا وزن داشت (ایتالیانا).

۴۲- جمعیت هرات در ۱۸۴۵ به نوشته فریر Ferrier بین ۲۰ هزار تا ۲۲ هزار نفر بود (باجر ۱۰۱). در طاعون سال ۸۳۸ هـ/ ۱۴۳۵ م. هرات ششصد هزار تن وقت یافتند. (اسفزاری) پس از آن از جمعیت هرات کاسته شد.

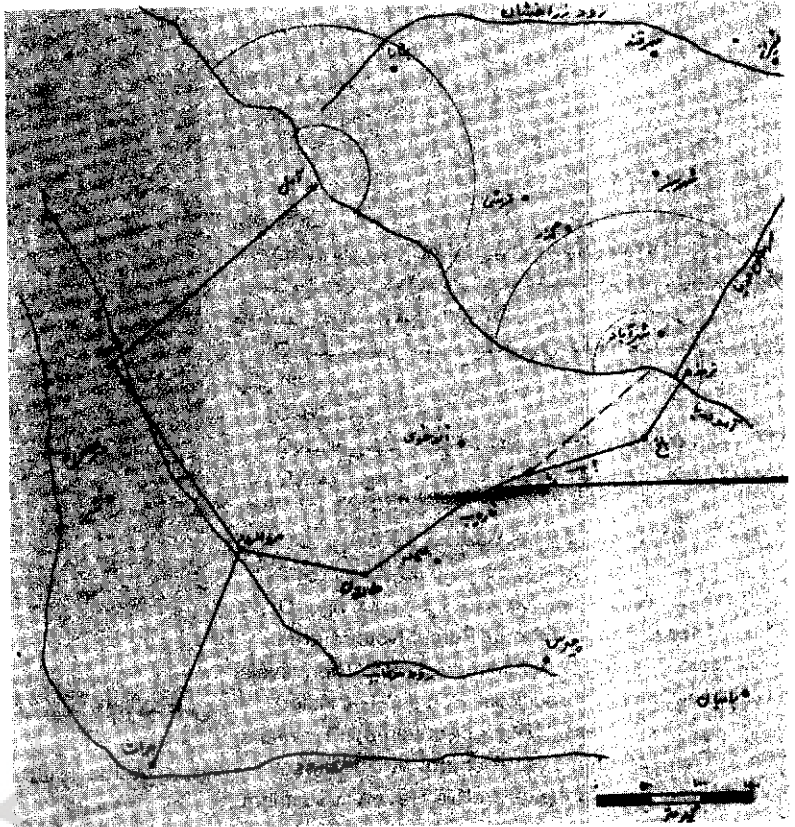
۴۳- اگر همان‌گونه که این نگارنده می‌پندارد وارتما از هرات به سوی سمرقند رفته باشد باید از رود آمودریا می‌گذشت. برای رسیدن به آمودریا دو راه از هرات وجود داشت: ۱- هرات - مروالروند - مرو - آمل چهارجوی. ۲- هرات - مروالروند - طالقان - میمنه - شیورگان - بلخ - ترمز در زمان محمدالله مستوفی در اوایل سده هشتم هجری، راه اول ۲۰ روز و راه دوم ۲۳ روز طول می‌کشید (محمدالله مستوفی ۱۷۳-۱۷۹) و در هر صورت ۲۰ روز زمانی مناسب می‌نماید. (نقشه شماره ۵)

۴۴- ظاهر آلفظ محلی آمودریا، عامل اشتباه سیاحتگران اروپایی در این باره شده است. آنجولو (ص ۳۲۷) نیز از جیحون به صورت افرا efra یاد می‌کند.

۴۵- همین فراخی بیش از حد رود جیحون که مایهٔ اشتباه وارتما شد نشانهٔ خوبی است که نظریهٔ گذشتن از رود کر وارد می‌کند.

۴۶- از آنجا که شیراز شهر بزرگ و مهمی در جنوب ایران بوده نظر بسیاری به این امر جلب شده که وارتما پس از خروج از هرات به شیراز فارس رفته و سپس بطرف سمرقند حرکت کرده و پس از آگاهی از نامن بودن راه سمرقند مجدداً به هرات و سپس به هرمز رفته است. البته درست بنظر نمی‌رسد که کسی از هرات به شیراز و سپس به سمرقند رود لذا عدلای

نظر این نگارنده
آن است که هرات
مورد اشاره وارتما،
همان هرات خراسان و
«شیرازو»ی نامبرده او،
همان شهر سبز
در جنوب سمرقند است



بوجود می آید. Balassi از کلمه عربی بلخش و آن از کلمه فارسی بدخشانی (بدخشانی) گرفته شده و بدخشان از قدیم به لعل خود مشهور بود.

۵۰ بدخشان ایالتی در شرق طخارستان و در محاصره جیحون از سه سو. از قدیم لایام بدخشان به داشتن معدن لاجورد و یاقوت معروف بوده است. سنگ لعل نیز معروف و جواهر گران قیمت بوده است (مقنسی ۴۴۱، ابن حوقل ۱۸۳).

۵۱ سنگ لاجورد lapis lazuli سنگ آبی پررنگ شامل سدیم، آلومینیوم، کلسیم، سولفور و سیلیکون.

۵۲ توسیا یا سنگ سرمه spodium یا فرمول شیمیایی LiAlSiO_۶ (سیلیکات لیتیوم-آلمینیوم). نام عربی توتیا که برای آنتیموان بکار رفته و جنبه دارویی برای چشم داشت. ۵۳ مشک Mushk کلمه فارسی که از طریق یونانی کهن Moschos و لاتین کهن Muscus وارد زبان های اروپائی شده است. نصیرالدین طوسی درباره تولید مشک می نویسد: آهوی مشک را بگیرند و دست بر شکم و اندام های او مانند تا خونی که در حوالی ناف او باشد بنافه شود و چون سرد شود بینند... نافه را بگیرند و بیاویزند تا مدت یکسال (نصیرالدین طوسی، ۲۴۷). درباره تجارت مشک از چین به اروپا، بنگرید به مظاهری ۲: ۸۹۸، ۸۷۸.

۵۴ پیکافتا Pigafetta در سال ۱۵۲۲ م / ۹۲۸ هـ. نوشت: حبه های مشک که به اروپا آورده می شود چیزی نیست جز تکه های کوچک گوشت بز، که در مشک خالص خیسانده شده است (باجر ۱۰۲). باجر می افزاید: من نمی توانم صحت اظهارات وارتما را تأیید کنم ولی در کتب پزشکی آمده است که «بعضی افراد بخاطر حساسیت، نمی توانند بوی جزئی مشک را تحمل کنند. مشک ایجاد سردرد، سرگیجه، تهوع، ضعف خواب آلودگی و کرختی می کند حتی اگر کم مصرف شود» (باجر ۱۰۲).

نصیرالدین طوسی درباره مشک خالص می نویسد:

«و چون مشک ختنی خواهند که بسایند اگر کافور بکار ندارند سر بلرد آید و خون از بینی روان شود بروزی ده درم بیش نتوان سود از خندت بوی آن» (نصیرالدین ۲۴۸).

۵۵ نصیرالدین درباره شناخت مشک خالص و راه های آزمایش آن مطالب زیادی آورده و در پایان می افزاید «و خیانت مشک بسیار بود احتیاط تمام باید کرد» (نصیرالدین ۲۵۱).

۵۶ معلوم است تاجران ایرانی از دیر زمانی به فکر مشتریان اروپائی بوده اند.

۵۷ شک نیست که بخش اول این نام همان کلمه معروف فارسی «خواجه» است که در سفرنامه های آن دوره بصورت Cazo، Gazo، Chozo و chozo در ابتدای نام افراد آمده است. بخش دوم این نام به صورت های گوناگون آورده شده است. کارناک عقیده دارد: از آنجا که وارتما بجای حرف ج (ایتالیایی gi) علامت Z را بکار می برد باید این نام را بصورت خواجه جنیر Junair = جنید Junaid بکار برد. شیفر خواجه جوهر را مناسبت می داند (کارناک XLIX).

۵۸ شک نیست که سمرقند در سایه توجه تیموریان شهر بزرگی شد. تیمور صنعتگرانی از همه جا برای عظمت دادن به سمرقند گرد آورد. کلاویخو نیز بزرگی سمرقند را به اندازه

زادگاه خود اشیبلیه می دانست (ص ۲۸۳). ۵۹ در نگاه اول به نظر می رسد که مقصود از صوفی، شاه اسماعیل صفوی است. لاکهارت با اشاره به کلام وارتما می نویسد که این اولین استفاده از کلمه صوفی است مگر اینکه داخل متن شده باشد (P. ۳۷۹).

در سال ۹۱۰ که وارتما این مطالب را نوشت شاه اسماعیل هیچ برنامه ای برای حمله به سمرقند نداشت و تا این زمان هنوز سلطان حسین بایقرا حاکم بلامنازع ایران بود و همه حکام مستقل بظاهر او را به رسمیت می شناختند. تنها حمله ای که از این سوی جیحون به آن سوی جیحون می شد توسط تیموریان بود. چندبار ظهیرالدین بابر کوشید به سمرقند یورش برد که موفق نشد و قوای ازبک به قندوز یورش برده و آن را تصرف کردند. در این زمان بابر در کابل بود (روملو ۸۵-۸۶).

در اواخر سال ۹۱۱ بود که سلطان حسین بایقرا به سوی ماوراءالنهر لشکر کشید که در روز ۱۶ ذی حجه آن سال در بادغیس درگذشت (یحیی بن عبداللطیف ۳۴۰). اولین یورش شاه اسماعیل به خراسان پس از سال ۹۱۳ بود که ازبکان تا هرات راندند و آن را تصرف کردند. شبیک خان وقتی به هرات رسید مردم شیعه مذهب هرات را واکار کرد تا به جای «الله و محمد و علی یارت باد» بگویند «الله و محمد و چهار یار یارت باد» (روملو ۹۸).

لذا به جرات می توان گفت شاه اسماعیل مورد نظر وارتما نبوده باشد (اگر بعدها وارد متن نشده است).

از آنجا که تیموریان (هم سلطان حسین بایقرا و هم ظهیرالدین بابر) مذهب شیعه داشتند لذا مقصود وارتما یکی از این دو نفر بوده است. اگر وارتما از جیحون گذشته و به شیراز و رسیده بود پس تا سمرقند راهی نداشت و حمله تیموریان (و حتی صفویان) از پشت سر آنها انجام می شد و بهتر بود که این افراد به سمرقند بروند و نه اینکه برگردند. اما می دانیم که دوست و همراه وارتما (توراز یونور) هراتی بود (و احتمالاً شیعه) پس مناسب تر بود که به هرات بازگردند که به شیعیان تعلق داشت و علت بازگشت نه ترس از صوفی بلکه ترس از انتقام ازبکان بود.

وقتی ازبکان بلخ و قندوز را از ظهیرالدین بابر گرفتند او در کابل بود حمله او به سمرقند نه از راه جنوب بلکه از جانب شرق و بدخشان انجام می پذیرفت و لذا فقط یورش از شرق به سمرقند می توانست مانع حرکت وارتما به سمرقند گردد. نگارنده شک ندارد که صوفی مورد اشاره وارتما همان ظهیرالدین بابر است (اگر بعداً وارد متن نشده باشد).

۶۰ در سال ۹۰۷ «فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اسواق زبان به طعن و لعن ابابکر و عمر و عثمان بگشایند و هر کس خلاف کند سرش از تن بیندازند» (روملو ۶۱)؛ و در همان سال «مذهب حق ائمه اثنی عشر... را منتشر ساخته لعن ملاحیه ثلاثه به روس متابر علانیه گفتند» (قمی ۶۱: ۶۴). به نظر می رسد تیموریان با آنکه شیعه بودند ولی عدالت چندی با سنیان نداشتند و هرگز بر خلفای سه گانه لعن نکشیدند.

۶۱ وارتما ظاهراً مدتی در هرات مانده و شاید با شمس ازواج کرده باشد اما از مدت

شاهنامه تورانشاهی

توسط تورانشاه،

حاکم دست نشانده

پرتغالیان نوشته شده

است. متن فارسی این اثر

موجود نیست اما

ترجمه اسپانیائی آن را،

پدرو تیشیرا در سال

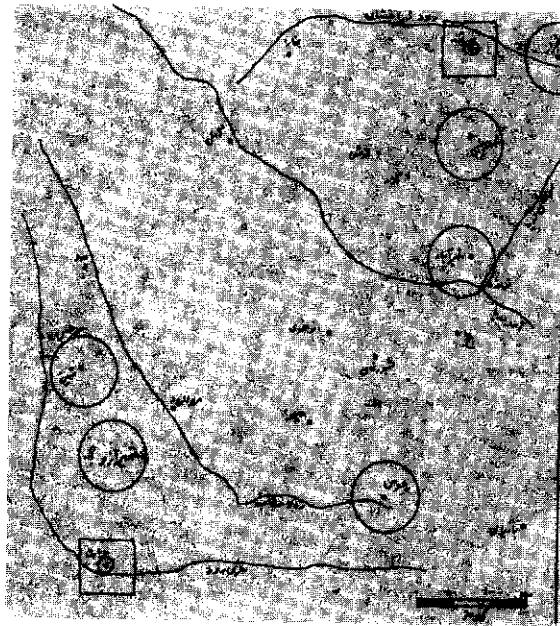
۱۶۱۰ م / ۱۰۱۹ هـ.

به همراه سفرنامه اش

منتشر کرد و بعداً

جان استیونس آن را

به انگلیسی ترجمه کرد



تهران، ۱۳۴۸.

- ماهیار نوبی، یحیی: کتابشناسی ایران، ج ۵، تهران، ۱۳۵۷.
- مظاهری، علی: جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، ۲ جلد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳-۱۳۷۲.
- مقدسی، محمدرضا احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱.

○ ملکه سرجان: تاریخ ایران.

- نصیرالدین طوسی: تنسوخ نامه ابلیخانی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۳.
- واصفی، زین الدین محمود: بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلنروفه، ج ۱، تهران، ۱۳۴۹.

○ همایون، غلامعلی: اسناد مصور اروپائیان از ایران، تهران، ۱۳۴۸.

○ یحیی بن عبداللطیف قزوینی: لب التواریخ، تهران، ۱۳۶۳.

○ یزدی، شرف الدین علی: تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ج ۲.

of Ludovico di O Badger, George Percy: 'Notes and an Varthema... London, ۱۸۶۳. Introduction to: 'The Travels in Disguise, Camb. O Bracciolini, Poggio: 'The indies Mass. ۱۹۶۳. Rediscovered' in Travelers

Asia' O Carnac Temple, sir Richard: 'A Discourse di Varthema... A on Varthema and his Travels in Southern Carmelites in Persia, ۲ Vols. in: The Itinerary of Ludovico London, ۱۹۳۹. Chronicle of the

۱۹۵۲. O Gabriel, Alfons, Die Erforschung Persiens, wien,

Testo: Itinerario di O Giudici, Paolo: Prefazione, Note, de varthema, Milano, ۱۹۲۸. Bibliografia e incisioni fuori ludovico

by Poggio O Hammond, Lincoln Davis: Travelers in de Varthema) Camb. Disguise (Narrative of Eastern Travel Mass., ۱۹۶۳. Bracciolini and ludovico

History of O Lockhart, Laurence: 'European Contacts Vol. ۶, , PP. ۳۲۳-۴۰۹. With Persia ۱۳۵۰-۱۷۳۶', in Cambridge Iran,

O Marco Polo: Il Milione, Milano, ۱۹۲۹

Napoli ۱۹۶۹. O Membre, Michele: Relazione di Persia (۱۵۴۲),

Instituto O Membre, Michele: Relazione di persia Orientale, ۱۹۶۹. (۱۵۴۲) ed. Giorgio R. Cardona, Napoli, Universitario

XVIIe siecle: O Rebelo, Nicolau de Orta Un Voyageur [par] joaquim Verissimo Portugais en Perse au debut du serraao, Lisbonne, ۱۹۷۲. Nicolau de Orta Rebelo, society, ۱۹۰۲ O Teixeira, Pedro: The Travel of pedro

Teixeira London: Hakiuyt

nello Egitto, O Varthema, Ludovico di: Itinerario de deserta, felice, nella Ludovico de Varthema Bolognese Persia, ..., Venezia, ۱۵۳۵. nella Soria, Nella Arabia

jones, edited O -----: The Travels of Ludovico di Badger, London, ۱۸۶۳. Varthema, Translated by john winter by George Percy

to ۱۵۰۸, Trans. O -----: The Itinerary of Ludovico di Jones, with A Discourse on Varthema of Bologna from ۱۵۰۲ Varthema as his Travels in southern Asia by sir by john winter Richard Carnac Tempele, London ۱۹۲۸

Milano, O -----: Itinerario di Ludovico de Varthema MCMXXVIII [۱۹۲۸] Bolognese ..., A Cura di Paolo Giudici,

اقلمت او اطلاعاتی در دست نیست و نوشته لاکهارت درباره اقامت چندماهه او در هرات (ص ۳۸۰) مستند نیست.

۶۲ وارتما در ۲۵ دسامبر ۱۵۰۳ / ۱۷ رجب ۹۱۰ در کالیکوت بود که در ابتدای زمستان است پس باید در پائیز به سوی هند حرکت می کرد.

عبدالرزاق سمرقندی در نیمه شوال ۸۴۵ هـ / ۲۶ فوریه ۱۴۴۲ م به کنار دریای عمان رسید و به هرمز رفت. او برای رفتن به هند ۲ ماه در هرمز توقف کرد تا موسم حرکت فرارسد (عبدالرزاق، ۲: ۷۶۹).

منابع تحقیق:

○ آنجولو سفر نامه ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۴۹.

○ ابن خردادبه: المسالک والممالک، ترجمه حسین قرهچانلو، تهران، ۱۳۷۰.

○ افشار، ایرج: راهنمای تحقیقات ایرانی، تهران، ۱۳۴۹.

○ باربلو، سفر نامه ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۴۹.

○ بارتولد و... آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۲.

○ تاورنیه، ژان باتیست: سفر نامه تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری، تهران، ۱۳۶۹.

○ حمدالله مستوفی: نزهة القلوب، تصحیح کی لستر نیچ، ج ۲، تهران، ۱۳۶۲.

○ دالساندری، سفر نامه ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۴۹.

○ روملو، حسن بیگ: احسن التواریخ، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، جلد ۱: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ج ۲: بابک، تهران، ۱۳۵۷.

○ زنو، کاترینو، سفر نامه ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۴۹.

○ سفر نامه ونیزیان در ایران، پیشین.

○ شامی، نظام الدین: ظفر نامه تصحیح فلیکس تاوور، ج ۲، تهران، ۱۳۶۳.

○ مظاهری، ابوالقاسم: تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۵۴.

○ طیبی، عبدالحکیم: تاریخ هرات در عهد تیموریان، تهران، ۱۳۶۸.

○ عبدالرزاق سمرقندی: مطلع سعیدین و مجمع بحرین، تصحیح محمد شفیق، پاکستان، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۵.

○ عبدی بیگ شیرازی: تکمیل الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۶۹.

○ فیکوئروا، دن گارسیا داسیلوا: سفر نامه ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، ۱۳۶۳.

○ قائم مقامی، جهانگیر: اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشبو ملی بر تنال درباره هرمز و خلیج فارس، ج ۱، تهران، ۱۳۵۴.

○ قزوینی، محمد: یادداشت‌های قزوینی.

○ قمی، قاضی احمد: خلاصه التواریخ، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۳.

○ کلاویخو: سفر نامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجبینیا، تهران، ۱۳۶۶.

○ گابریل، الفونس: تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری،

نگارنده شک ندارد که صوفی مورد اشاره وارتما همان ظهیرالدین یابر است (اگر بعداً وارد متن نشده باشد)